

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

مصاحبه با رائول سانچز سدیلو Raúl Sánchez Cedillo
برگردان: نسرين معروفی
۲۷ نومبر ۲۰۲۳

"ما در وضعیت اضطراری زندگی می کنیم"

درباره علل جنگ اوکراین، امکانات یک راه حل و وضعیت آزادی بیان

مصاحبه با رائول سانچز سدیلو Raúl Sánchez Cedillo

مجری: دیتر راینیش Dieter Reinisch



Hector Adolfo Quintanar Perez/IMAGO/ZUMA Wire

ساکنان میکولایف اوکراین و یک تانک متروکه: "جنگ ادامه خواهد یافت و اوکراین ویران خواهد شد"

رائول سانچز سدیلو... Raúl Sánchez Cedillo متولد ۱۹۶۹ در مادرید، فیلسوف و یکی از اعضای مؤسس حزب چپ‌گرای اسپانیایی پودموس Podemos است. او به عنوان یک فعال سیاسی در اسپانیا از اواخر دهه ۱۹۹۰، مبارزات انتخاباتی خود را برای پایه‌گذاری مجدد اروپا از طریق یک روند تشکیل دهنده آغاز کرده است. او عضو Fundación de los Comunes، شبکه‌ای از مؤسسات آموزشی و فرهنگی، پروژه‌های رسانه‌ای و افراد که با هدف توسعه اشکال جدید نهادهای اجتماعی و همچنین دانشگاه نومادا Nómada است که تحقیقات اجتماعی و انتقال دانش را با الهام از تجربه ایتالیایی Autonomia سازماندهی می‌کند.

در جریان اعتراضات میدان در سال ۲۰۱۴، او در تماس نزدیک با ابتکارات هنری و سیاسی مستقل خود در اوکراین بوده است. کتاب او با عنوان «این جنگ در اوکراین پایان نمی‌یابد: استدلال‌هایی برای صلح سازنده» در بهار ۲۰۲۳ با همکاری Medico international توسط ناشر وینی Transversal Texts منتشر شد.

شما در کتاب خود می‌نویسید که جنگ اوکراین سابقه طولانی دارد و در فبروری ۲۰۲۲ یا ۲۰۱۴ شروع نشده است. تاریخچه آن چیست؟

اوکراین همیشه یک مسأله حل نشده در اروپا بوده است که قرن‌ها طول کشیده است، به ویژه پس از جنگ جهانی اول حاد شد، حتی قبل از پایان جنگ جهانی دوم، پنج جنگ در این کشور رخ داد: رومانیایی‌ها، یونانی‌ها، المانی‌ها، بلشویک‌ها و بسیاری دیگر در نبردها درگیر بودند. جدال استقلال از ابتداء با این فضا شکل گرفت. در آن زمان جنگ علیه اتحاد جماهیر شوروی (جنگ داخلی روسیه، jW) در جریان بود و ملی‌گرایان اوکراینی در آن شرکت داشتند و آنها همچنین پس از تهاجم ورمخت Wehrmacht ارتش آلمان نیز در جنگ وارد شدند و این تهاجم کل ماجرا را بسیار مشکل ساز کرد. بنابراین برای درک ناسیونالیسم اوکراینی پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی در سال‌های ۱۹۸۹ و ۱۹۹۱ بسیار مهم است.

منظور شما از آن چیست؟

ایده ناسیونالیسم اوکراینی قبلاً در دوران حکومت سلطنتی هابسبورگ Habsburger ظهور کرد، زمانی که هنگری‌ها، چک‌ها و سایر ملیت‌ها نیز خواستار حقوق خود بودند. اما او موفق نبود، و این منجر به رنجش‌های بسیار مشکل ساز و مهم‌تر از همه، یهودستیزی شد. پس از جنگ جهانی اول، اوکراین در وضعیت ضعیفی قرار داشت. اتحاد جماهیر شوروی در منطقه دونباس Donbass به خوبی مستقر بود، اما نه در غرب، یعنی منطقه گالیسیا Galizien. بنابراین در برابر شوروی مقاومت صورت گرفت. مشخصه این مقاومت جناح راست بود. سپس قحطی در سال ۱۹۳۲ آمد. هنگامی که تهاجم نازی‌ها از طریق "عملیات بربروسا Barbarossa" آغاز شد، فشار زیادی از سوی سازمان ملی‌گرایان اوکراین (OUN) برای همکاری با نازی‌ها صورت گرفت.

پس از پایان اتحاد جماهیر شوروی چه اتفاقی افتاد؟

حتی فاز بعد از سال ۱۹۸۹ هم نتوانست این مشکلات را حل کند. کشوری پدید آمد که بین شرق و غرب تقسیم شد. شوک درمانی اقتصادی یک الیگارش‌ی متلاشی را ایجاد کرد. در روسیه، ناسیونالیسم پوتین و جنگ او علیه چچن توانست الیگارش‌ی را متحد کند ولی این کار در اوکراین محقق نشد. بنابراین انشقاق به وجود آمد و اوکراین بسیار آسیب‌پذیر باقی ماند و نتوانست در برابر استحاله (تأثیرگذاری) غرب و روسیه مقاومت کند. این نیروها قبلاً در سال ۲۰۰۴ در جریان به اصطلاح انقلاب نارنجی در حال بازی بودند. آنها به ویژه با قیام میدان در سال ۲۰۱۴ نمایان شدند. این یک قیام مردمی علیه الیگارش‌ی‌های طرفدار روسیه در مورد حزب مناطق بود. اما انشعاب بین عناصر دموکراتیک طرفدار غرب و عناصر راست‌گرا و ارتجاعی از قبل قابل مشاهده بود. البته برنده این اختلافات بخش خصوصی بود.

در همان زمان، جنگ داخلی آغاز شد که در آن هر دو طرف یک دیگر را به فاشیست بودن متهم کردند. این جنگ داخلی در خدمت آماده شدن برای جنگی بود که در سال ۲۰۲۲ شروع شد. اما هیچ کس به آن علاقه مند نبود و در اروپای غربی هیچ کس به این موضوع توجه نکرد.

ویژگی این جنگ چیست؟

این جنگ سه بعد دارد:

اول، آزادی ملی اوکراین.

دوم، جنگ درون امپریالیستی بین روسیه، نئو امپریالیستی و امپریالیسم فراطلانتیک.

سوم، بحران سیستماتیک هژمونی غرب ناشی از رقابت با چین.

این سه بعد در کنار هم به این معنی است که نه صلح و نه پیروزی در میدان جنگ وجود دارد. اوکراین در این جنگ پیروز نخواهد شد و روسیه نیز نمی تواند از نظر نظامی پیروز شود.

جنگ می تواند مدت زیادی طول بکشد. ولی اینرا نمی دانم که کی تمام می شود و تا کدام زمان طول خواهد کشید و آیا اوکراین نابود خواهد شد. این کاملاً محتمل است که این کشور بزرگترین ویرانی های تاریخ خود را تجربه خواهد نمود، حتی شاید هم بیشتر از جنگ های جهانی اول و دوم. فرمانده کل ارتش اوکراین اکنون می گوید که این یک جنگ سنگر به سنگر مانند جنگ جهانی اول است. این یک پیام واضح است: ما به سلاح های بیشتری نیاز داریم زیرا پیشرفت نمی کنیم. از برخی جاها تماس های وجود دارد که شاید به آتش بس برسند، اما موفقیت آمیز نخواهد بود.

با شروع مجدد جنگ در فلسطین، ما متوجه می شویم که میدان نبرد جهانی و یا حداقل قاره ئی می شود. این وضعیت وحشتناکی است که ما در حال حاضر در آن قرار داریم.

شما به ویژه از سال ۲۰۱۴ با فعالان اوکراینی در تماس نزدیک و مداوم بوده اید.

من اغلب با آنها در جلسات سیاسی، به ویژه در جنوب اروپا، ملاقات می کنم. به یاد دارم زمانی که روسیه کریمه را ضمیمه کشور خود کرد، کنفرانس بزرگی در موزه رینا صوفیا Reina-Sofia-Museum در مادرید برگزار شد. سیاستمداران و فعالان اسپانیایی از اوکراین آنجا بودند، بنابراین فرصتی برای مشکل سازی یورومیدان Euromaidan بود. من فعالان سیاسی اوکراینی را می شناختم و شخصاً در آن زمان نگرش مثبتی نسبت به یورومیدان داشتم. جنبشی وجود داشت که با یک حکومت اقتدارگرا مخالف بود و برخی مخالفان راست افراطی را به عنوان مخالف خود داشت. اما همه چیز به این سوال بستگی داشت:

چه کسی برنده خواهد شد؟ و برخی (در سمت چپ اوکراینی، jW) این را درک نکردند. واسیل چرپانین Wassil Tscherepanin، مدیر فعلی Kiew Biennale بود و امروز کاملاً در اردوگاه زلنسکی است. در آن زمان همه زلنسکی را فقط به عنوان یک بازیگر می شناختند.

در سال ۲۰۱۶، تقریباً توسط اطرافیان زلنسکی (از محیط زیست Zelensky، jW). سوء قصد به جان واسیل Wassil صورت گرفت. ما به نوعی ارتباط خود را از دست دادیم. در آن زمان خیلی چیزهای دیگر در جریان بود، مانند برگزیت «Brexit» و سیریزا Syriza در یونان، ولی در اسپانیا تمرکز ما فعالان صرفاً جای دیگری بود، با وجودی که من سعی می کردم وضعیت را دنبال کنم. در این سال ها تجدید قواء شد و مردمی که در آن زمان

از نظر سیاسی با یک دیگر مخالف بودند، گرد هم آمدند تا نوعی جبهه ملی متشکل از تندروهای راست و دموکرات‌های طرفدار غرب را تشکیل دهند.

این چیزی است که کل اوکراین را از منظر جنبش‌های ضد سیستم در اروپا دشوار می‌کند. ما در گذشته به جنگ با ناتو عادت داشتیم. امروز شرایطی داریم که باید هم با امپریالیسم ناتو و هم با نئو امپریالیسم روسیه بجنگیم و سپس رفقایم در اوکراین به من می‌گویند: ما باید با فاشیست‌های "آزوف" «Asow» مبارزه کنیم. اینها کسانی هستند که می‌خواهند سازمان و همکاران نازی را احیاء کنند و از جنایتکاران نازی به عنوان قهرمانان ملی تجلیل نمایند که صدها هزار بلشویک، یهودی و روس را در دو سالی که باندرا Bandera با نازی‌ها همکاری می‌کرد، به قتل رساندند. این وضعیت وخیم امروزی است که ما در آن قرار گرفته ایم. من آن را "کمپیسیم" Campismus می‌نامم: یا در اردوگاه ناتو هستید و یا در اردوگاه روسیه. بنابراین وضعیت شاید وخیم‌تر از جنگ جهانی اول است. اما فعالان چپ نه تنها در اوکراین، بلکه در بسیاری از کشورهای اروپای غربی نیز رفتار مشابهی دارند. تقریباً به نظر می‌رسد که رد بنیادی جنگ‌های امپریالیستی در چپ اروپا گم شده است. برخی از افراد حزب چپی‌ها، حتی تا آنجا پیش می‌روند که خواستار تحویل تسلیحات به اوکراین هستند.

مایلم در اینجا بین چپ آلمان و سبزها و احزاب مشابه در اسپانیا تمایز قائل شوم. آنچه سبزها در آلمان هستند سوما ر Sumar و سیاستمدارانی مانند آدا کولائو Ada Colau در اسپانیا خواهند بود. در صحبت‌های خصوصی آنها به وضوح چپ هستند و جنگ را رد می‌کنند. اما سیاست واقعی آنها متفاوت است، زیرا آنها می‌گویند که اقتصاد اسپانیا به حمایت کمیسیون اتحادیه اروپا بستگی دارد. دیگرهای پول در بروکسل بسیار مهم هستند و به همین دلیل است که آنها فکر می‌کنند: بیانی روی سیاست داخلی تمرکز کنیم و فقط در مورد مسائل دیگر حداقل‌ها را بگوئیم. بیانی روی آنچه واقعاً مهم است تمرکز کنیم. سپس بروکسل همچنان راضی خواهد بود.

آنها از ابتداء با این سیاست مخالف بودند. پودموس Podemos از ابتداء مخالف تحویل تسلیحات بود، زیرا روسیه را نمی‌توان از نظر نظامی توسط اوکراین شکست داد. در اینجا اوکراین با یک قدرت هسته‌ای مواجه است و اگر به سمت یک بحران وجودی فرو رود، پوتین مطمئناً هر کاری که در توانش باشد برای نجات باسن خود انجام خواهد داد. بنابراین به سمت یک فاجعه پیش می‌رود. پس از دو سال آوارگی میلیون‌ها انسان و در مجموع بیش از صد هزار سرباز کشته شده، هر دو طرف هنوز دقیقاً همان جایی هستند که در فبروری ۲۰۲۲ بودند.

شما در کتاب خود می‌نویسید که یک سیاست رهائی بخش جدید از وابستگی ضروری است. چگونه می‌توان در شرایط دشواری که چپ در حال حاضر در آن قرار دارد، همانطور که اشاره کردید، به این امر دست یافت.

رژیم‌های جنگی در اروپا ظهور کردند. اما جنگ‌ها در خارج از مرزهای خودمان در حال انجام است: در اوکراین، آفریقا و فلسطین. در عین حال، دموکراسی در داخل اروپا در حال برچیده شدن است. این چیزی است که گفته نشده است، اما در واقع با محدودیت‌های آزادی تجمع‌طوری که در چند هفته گذشته اتفاق افتاده است. علاقه به فعالیت سیاسی وجود دارد، اما اتمسفر مسموم است. ما در وضعیت اضطراری زندگانی می‌کنیم. خطرناک است که نظر خود را بیان کنی.

بیانی به سخنرانی‌های رابرت هابک Robert Habeck نگاه کنیم، که در آن او بارها درک نادرستی از یهود ستیزی نشان داده است و سپس مستقیماً یهودی ستیزی را به موضوعات فرعی در ارتباط قرار داده است: اعراب، ترک‌ها - فقط به دلیل این که طرفدار فلسطین و مسلمان هستند. با این کار، سیاستمداران لیبرال در اروپا

شرایط را برای دیکتاتوری ها به نام مبارزه با دیکتاتور ایجاد می کنند. آنها تمایلات پرتوفاشیستی را ترویج می کنند، از اینروسیاستمداران دشمن اصلی ما هستند. این بیانگر بحران سرمایه داری نوردیک است که نمی تواند با محدودیت های بوم شناختی توسعه سرمایه داری کنار بیاید.

بر این اساس چه باید کرد؟

ما نیاز فوری به مقابله با بحران سرمایه داری داریم - که این جنگ ها بیانگر آن است - با چیزی مثبت: ترکیبی از جریان های مختلف. من فکر می کنم ایجاد جمهوری های تشکیل دهنده در اروپا یک احتمال خواهد بود. همگرایی شورش ها، اعتراض ها و مبارزات طبقاتی، ترکیب جدید طبقه کارگر که دیگر سفید، مردانه و صنعتی در اروپا نمایندگی نمی کنند. طبقه کارگر جدید زن، دوجنس، متزلزل، غیررسمی است. این باید با طبقه کارگر سفیدپوست در مبارزات علیه همه اشکال استثمار در هر زمینه ای از زندگی مرتبط باشد. مبارزه طبقاتی فقط برای دستمزد نیست، بلکه برای حقوق، فضاها و نهادها نیز هست.

من معتقدم که یک توسعه کمونیستی باید صحنه سوسیالیستی را کنار بگذارد. گذار به سوسیالیسم به معنای تقویت دولت به جای دموکراسی است. اما من معتقدم که ساختار جدید کار و شرایط اجتماعی جدید امکان ایجاد یک دولت ضعیف و یک دموکراسی توزیعی جدید را فراهم می کند. این می تواند از خود دفاع کند، تولید را تنظیم کند و معاملات مالی را کنترل کند. من یک روش تولید مشترک بر اساس شهرداری ها را تصور می کنم. مهمترین وظیفه تولید و بازتولید باید خود زندگی باشد: حفظ حیات و اکوسیستم ها در طول نسل ها. آموزش، صحت، تغییرات زیست محیطی، عدالت جهانی، انرژی، رشد کم و... اما به معنای سلب مالکیت سرمایه نیز هست. **مشخصه مبارزه طبقاتی را نباید نادیده گرفت.**

ما باید قبل از این که همه بمیرند، مصادره کنندگان را مصادره کنیم. اما در عین حال، این بدان معنا نیست که ما به تصویر سوسیالیستی قدیمی از یک مدل تولیدگرا و بسیار سبک که همه ما را به کارخانه باز می گرداند، برمی گردیم. در عوض، باید یک شیوه تولید فرعی، زیست محیطی، فمینیستی و در عین حال انسانی باشد. ما می توانیم شیوه ای از تولید را ایجاد کنیم که زندگی را در مرکز قرار دهد و بسادگی، زندگی خوب را فراهم کند، همانطور که در قانون اساسی اکوادور و بولیواری نمونه ای از آن است. هدف سیاست باید زندگی خوب برای همه باشد. من معتقدم این باید محتوای هر سیاست کمونیستی امروز باشد.

و چگونه به آنجا می رسی؟

این تنها در صورتی محقق می شود که حداقل یک پروژه فرا اروپایی باشد. اما باید یک پروژه غیر سفید نیز باشد زیرا باید درک شود که ما در یک جامعه جهانی زندگانی می کنیم. جنگ از قبل آغاز شده است و نفوذ نیروهای فاشیست در همه جا در حال افزایش است. نیروهای قدیمی، مترقی و سوسیال دموکرات آماده تشکیل ائتلاف با راست افراطی در سطح اتحادیه اروپا هستند، این امر پس از انتخابات اتحادیه اروپا در سال ۲۰۲۴ مشخص خواهد شد. در این شرایط ما به پروژه جدیدی نیاز داریم که امیدوار کننده باشد و بتواند علاقه و خواسته ایجاد کند. اگر برای کمترین بدی بجنگیم، به عبارت دیگر: اگر صرفاً برای حفظ چرندیات موجود بجنگیم، به هیچ چیز نخواهیم رسید.

مردم جنوب جهانی قبلاً شکست خورده اند. آن‌طور که سبزه‌ها و نیروهای مترقی می‌گویند، نمی‌توانند زیاده روی های نظام را به حداقل برسانند تا «تغییر استبدادی» رخ ندهد. مهاجران در جامعه ما از تحولات جنوب جهانی رنج می‌برند. این افراد نمی‌توانند خود را با کدام یک پروژه ای که بخواهد آنچه را که وجود دارد، شناسائی کنند.

در این کتاب، شما خواستار یک "صلح سازنده" هستید. منظور شما از آن چیست؟

این ارتباط دارد به چیزی که هم اکنون بیان کردم: در جنگ دموکراسی وجود ندارد. اما صلح کافی نیست، بلکه تنها نوک نیزه مطالبات ماست که بستری سازنده ایجاد می‌کند. در مورد بلشویک ها هم همینطور بود. خواسته آنها صلح و نان بود. ما هم به چنین مطالباتی نیاز داریم، من فکر می‌کنم به مالکیت جهانی عمومی، آزادی سفر برای طبقه کارگر و طبقه فرودست. این امر مستلزم بازسازی کردن مجدد ابزار تولید است، به منظور ایجاد یک شیوه تولید مبتنی بر جامعه.

اما برای رسیدن به این هدف، به یک ائتلاف جدید نیاز است، یک نهاد سیاسی جدید که فقط می‌تواند از جنگ بیرون بیاورد. پلتفرم های تاکتیکی راه حل نیستند. سبزه‌ها در آلمان می‌گویند که اگر AfD و نئونازی ها شکست بخورند، ما در بهشت زندگی خواهیم کرد. این کاملاً مزخرف است. مشکل این است که دموکراسی ها الیگارشسی شده اند و بخش بزرگی از جمعیت غیرسفیدپوست و همچنین جمعیت سفیدپوست را از خود دور می‌کنند. این قانون اساسی جدید لیبرال دموکراسی است. این موقتی نیست، بلکه ویژگی جدید سرمایه داری است. دستاوردهای لیبرال بزرگ سرمایه داری از ۱۹۴۵ تا *ماستریخت اروپا Maastricht-Europa به پایان رسیده است. دموکراسی پوسیده است. از سوی دیگر، من معتقدم که «صلح سازنده» راه حلی است برای آغاز بحث جهت یافتن مسیرهای جدید جهان دیگر فراتر از احزاب، نهادها و ساختارهای مستقر.

*ماستریخت یک شهر دانشگاهی در جنوب هالند است

معاهده ماستریخت معاهدات اروپائی قبلی را اصلاح کرد و اتحادیه اروپا را بر اساس سه ستون ایجاد کرد: جوامع اروپائی، سیاست خارجی و امنیت مشترک (CFSP) و همکاری های عدالت و امور داخلی (JHA). با توجه به گسترش اتحادیه اروپا، معاهده امستردام تنظیماتی را برای کارآمدتر و دموکراتیک تر کردن عملکرد اتحادیه انجام داد.